

سوژکتیویته زن و رهایی در اندیشه ژولیا کریستوا: ایده‌ای برای مشارکت امر نمادین در عرصه عمومی نمادین

محمدعلی توانا^{۱*}، فرزاد آذرکمند^۲

چکیده

در فلسفه سیاسی متأخر، راه‌حل‌های متعددی برای رهایی سوژه زنانه از سرکوب و نابرابری ارائه شده است. برای مثال، فمینیست‌های پس‌ساختارگرای فوکویی از امتناع دائمی زنان، فمینیست‌های پسامدرن بودریاری از حادثسازی امر واقع مردانه، فمینیست‌های شالوده‌شکن پساستعماری همانند اسپیواک از واکاوی دوگانه‌های حاکم بر عقل محوری (لوگوس‌سنترسم) مردانه استعماری، فمینیست‌های پسامارکسیستی همانند سیلویا والبی از الحاق زنان به انقلاب سیاسی علیه سرمایه‌داری، فمینیست‌های لیبرال متأخر همانند سوزان مولر اوکین- از حقوق جهان‌شمول و... دفاع می‌کنند. در این میان، به نظر می‌رسد ژولیا کریستوا- متفکری که در مرز میان مدرنیسم و پسامدرنیسم در حرکت است- راه‌حلی متفاوت برای مسئله سوژکتیویته زن ارائه می‌کند که بنابر فرض نگارندگان مقاله، می‌تواند حاوی پیشنهاد‌های سازنده‌ای برای جامعه ما در عصر حاضر باشد. بر این اساس، مقاله حاضر دو پرسش اصلی را طرح می‌کند: ۱. راه‌حل کریستوا برای رهایی سوژه زنانه از سرکوب و نابرابری چیست؟ ۲. این راه‌حل حاوی چه نتایج عملی و نظری برای جامعه ما در عصر حاضر است؟ به نظر می‌رسد ایده نبوغ زنانه راه‌حل خاص کریستوا برای رهایی سوژکتیویته زن است که براساس آن زنان- که بیش از مردان حاوی امر نشانه‌ای‌اند- می‌توانند در امر نمادین مردانه مشارکت کنند و آن را به تعادل برسانند. همچنین، به نظر می‌رسد مهم‌ترین نتایج این نظریه برای جامعه ما نیز بدین قرار است: ۱. به جای تغییرات رادیکال یا مقاومت منفی می‌توان از ایده مشارکت خلاقانه سوژه‌های نشانه‌ای زنانه در بافتار زبانی- فرهنگی جامعه بهره برد؛ ۲. مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان ایرانی مستلزم نادیده‌نگاشتن نهاد خانواده، نقش‌مادری، و ارزش‌های زنانه نیست. مقاله حاضر از چارچوب نظری منطق درونی برای بازخوانی کلیت اندیشه کریستوا بهره می‌برد. روش مقاله هم هرمنوتیک زمینه‌محور است.

کلیدواژگان

امر نشانه‌ای، امر نمادین، رهایی، جامعه مدرن، سوژکتیویته، نبوغ زنان.

۱. استادیار علوم سیاسی و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

tavana.mohammad@yahoo.com

azarkamand.farzad@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۵

مقدمه و طرح مسئله

یکی از مسائل مجادله‌برانگیز در فلسفه سیاسی معاصر، سوژکتیویته زن و نقش زنان در زیست سیاسی و اجتماعی است. متفکران و جریان‌های فکری متفاوت هر یک از منظری خاص بدین مسئله پرداخته‌اند. در این میان، جریان‌های فکری و سیاسی زن‌محور (فمینیستی) جایگاهی برجسته دارند. آنان با این پرسش اساسی مواجه‌اند؛ چگونه می‌توان زنان را در موقعیت برابر با مردان قرار داد؟ چه اینکه از منظر آنان، زنان، به‌رغم ادعای همه‌شمولی و برابری مدرن، همواره نسبت به مردان موقعیت فروتر و حاشیه‌ای در عرصه عمومی داشته‌اند. ضمن اینکه برای حضور در عرصه عمومی ناگزیر بوده‌اند از هویت زنانه تهی شوند یا اینکه به عرصه خصوصی پس رانده شوند. بنابراین، رهایی از سرکوب، یافتن موقعیت برابر، و امکان مشارکت کامل در عرصه سیاسی و اجتماعی به دغدغه اصلی جریان‌های فکری-سیاسی زنانه متأخر بدل شده است. این جریان‌ها را براساس پاسخ‌های آنان به مسئله سوژکتیویته زن می‌توان به دسته‌های متفاوتی تقسیم کرد. برای مثال، جریان پس‌اساختارگرایی متأثر از میشل فوکو^۱ خواهان مقاومت عناصر حاشیه‌نشین و طردشده-به‌ویژه زنان- در مقابل گفتمان غالب (مردانه) است، زیرا هر جا قدرت هست مقاومت نیز هست [۲۱، ص ۹۵]. از این منظر رابطه قدرت میان زن و مرد با درجه‌ای از آزادی و در نتیجه امکان مقاومت همراه است. از این‌رو، بهترین راه‌حل برای مقابله با گفتمان‌های مردسالارانه حاکم امتناع دائمی زنان و پیگیری شیوه‌های متفاوت دیگربودگی است [۲۰، ص ۲۱۶]. در مقابل، برخی دیگر از متفکران پسامدرن، همانند ژان بودریار^۲، اساساً مقاومت زنان در مقابل جامعه سرکوبگر را نه ممکن و نه ثمربخش می‌دانند و در عوض خواهان مشارکت سوژه‌های تحت انقیاد در ساخت حقیقت توهم‌آمیز غالب‌اند تا با رساندن آن به نهایت منطقی‌اش (حادسازی نا-حقیقت) آن را از معنای درونی تهی کنند و بدین‌گونه مرگ زودرس آن در فرایند تاریخ را به نظاره بنشینند [۱۵، ص ۱۸۵-۱۸۶].

ژاک دریدا^۳ نیز از منظر پسامدرن به مسئله سوژکتیویته زن می‌نگرد و در این باب نظریه شالوده‌شکنی (واسازی)^۴ را طرح می‌کند. این نظریه نیز مورد توجه برخی از فمینیست‌های متأخر قرار گرفته است. براساس این نظریه، عقل‌محوری^۵ مردانه حاکم بر تمدن مغرب‌زمین، دلیل اصلی غیاب زن از عرصه سیاسی و اجتماعی است. از این‌رو، راه‌حل رهایی، واسازی تقابل‌های دوگانه‌ای است که بر زبان مردانه حاکم است تا بدین‌وسیله بنیان (شالوده) آنچه طبیعی فرض می‌شود- از جمله فرادستی مردان و فرودستی زنان- متزلزل شود و در نتیجه

-
1. Michel Foucault
 2. Jean Baudrillard
 3. Jacques Derrida
 4. deconstruction
 5. logocentrism

هستی‌زنان از غیاب به درآید [ص ۱۸، ۱۷۶]. گایاتری سی. اسپیواک^۱ - به‌منزله یک فمنیست پسااستعماری^۲ - همین نظریه‌سازی و اساسی دریدا را برای رهایی زنان جهان سوم از سرکوب مضاعف به کار برد [ص ۳۹، ۲۷۱-۳۱۳]. راه‌حل اسپیواک برای رهایی‌زنان جهان سوم سیاست ذات‌گرایی اثباتی^۳ است که براساس آن زنان ابتدا باید در جایگاه مستحکم‌ی موضع بگیرند و آن‌گاه وضعیت استعمارگرایانه مردانه را شالوده‌شکنی کنند. درواقع، اسپیواک می‌داندست که نظریه‌سازی شمشیری دولبه است و می‌تواند هرگونه حرکتی را با تزلزل مواجه کند. ازاین‌رو، پذیرفت برای رهایی زنان باید تا اطلاع ثانوی هویت‌های خرد و بومی زنان ثابت و قطعی فرض شوند و براساس همین هویت‌های خرد - مثلاً قومیت، نژاد، زبان، و... - گفتمان‌های غالب استعماری مردانه و اساسی شوند. وی استفاده‌ی زنان روشن‌فکر ایرانی از حجاب - به‌منزله هویت ذاتی زن ایرانی - در جریان تظاهرات خیابانی در انقلاب ۱۹۷۹ را نمونه‌ای از سیاست ذات‌گرایی اثباتی برای رهایی می‌داند [ص ۳۸، ۲۰۵].

از دیگر متفکران پسااستعماری که به مسئله سرکوب زنان می‌پردازد هومی بهابها^۴ است که - با بهره‌گیری از روش‌های روانکاوانه - راه‌حل رهایی زنان را در تقلید از فرهنگ مردانه می‌داند. از منظر بهابها تقلید این امکان را به زنان - به‌منزله گروهی سرکوب‌شده - می‌دهد تا در چارچوب ذهنی و زبانی سرکوبگران مشارکت کنند و آن را مطابق نگاه متفاوت و خاص خود تغییر دهند. چه اینکه هر تقلیدی همواره ناقص است؛ در نتیجه چهره‌ای کاریکاتوری و مضحک از قدرت مردانه ارائه می‌دهد. ضمن اینکه ویژگی‌های سرکوب‌شده و متمایز زنان را نیز در خود بازتاب می‌دهد [ص ۱۶، ۸۶].

برای مثال، تقلید هندیان از زبان و شیوه پوشش انگلیسی‌ها را می‌توان نمونه برجسته چنین تقلیدی ذکر کرد که براساس آن نه‌تنها زبان و شیوه پوشش هندی‌ها را دگرگون کرد، بلکه زبان و شیوه پوشش انگلیسی‌ها را نیز تغییر داد. از نظر بهابها این فرایند نهایتاً تفاوت‌ها را به شباهت تبدیل می‌کند [ص ۱۶، ۱۱۲]. فمنیست‌های رادیکال - چه در موج دوم و چه در موج سوم - نیز راه‌حل‌های متفاوت برای مسئله سرکوب در نظر دارند. در کل، بیشتر فمنیست‌های رادیکال - به‌ویژه در موج دوم - پیکان تیز حملات خود را متوجه فرهنگ پدرسالارانه‌ای می‌کنند که همه عرصه‌ها را در ید قدرت خود گرفته است. ازاین‌رو، با طرح شعار «هر امر شخصی سیاسی است» راه‌رهایی را فرار از درونی‌کردن جنسیت می‌دانند [ص ۱۱، ۲۷۸]. در این میان، ایریس ماریون یانگ^۵ - که به فمنیست‌های رادیکال موج سوم تعلق دارد - مسئله سرکوب را نه پدیده‌ای خاص زنان، بلکه پدیده‌ای عمومی می‌داند که گروه‌ها و طیف‌های سرکوب‌شده دیگر همانند

1. Gayatri C. Spivak
2. postcolonial
3. positivist essentialism
4. Homi Bhabha
5. Iris Moarion Young

استثمارشدگان، حاشیه‌نشین‌ها، استثمارشدگان، تضعیف‌شدگان، و مورد خشونت واقع‌شدگان را نیز دربر می‌گیرد. از منظر یانگ راه‌رهایی زنان از سرکوب، همبستگی آنان با دیگر گروه‌های سرکوب‌شده است تا بتوانند نمایندگی‌های خاص تضمین‌شده در درون ساختارهای متصلب مستقر را به دست آورند [۴۱، ص ۴۸-۶۳]. به‌رحال فمنیست‌های رادیکال راه‌حل‌رهایی زنان از سرکوب و نابرابری را پای‌بندی زنان به اصل تفاوت قلمداد می‌کنند [۹، ص ۱۲]. همچنین، بخش عمده‌ای از فمنیست‌های پسامارکسیست- همانند سیلویا والبا^۱ - دلیل اصلی سرکوب زنان را در ساختارهای استثمارکننده سرمایه‌دارانه جست‌وجو می‌کنند و راه‌حل‌نهایی را مبارزه طبقاتی و انقلاب سیاسی می‌دانند [۴۰، ص ۱۷۱-۱۷۴]. البته، برخی فمنیست‌های پسامارکسیسم- همانند شانتال موفه^۲ - با بهره از ایده‌های پسامدرنیستی، راه‌حل‌رهایی را در پراکسیس (کنش فعالانه) زنان در درون ساختارهای فرهنگی و سیاسی موجود براساس تعریف ضدبنیان‌گرایانه^۳ و ضدماهیت‌باورانه^۴ از زنان می‌داند که درنهایت به گونه دمکراسی مجادله‌ای (آنتاگونیستی)^۵ می‌انجامد. از این منظر، دمکراسی مجادله‌ای، به‌منزله شیوه زیست‌سیاسی- اجتماعی، به زنان این فرصت را می‌دهد تا با هویت‌های متکثر خود، فرهنگ غالب مردانه را به چالش بکشند [۱۴، ص ۱۰۹-۱۲۹].

برخی فمنیست‌های لیبرال متأخر، همانند سوزان مولر اوکین^۶ و ریچارد فلاثمن^۷، نیز براساس اصل خودبنیادی^۸ و عقلانیت^۹ حقوق جهان‌شمول را یگانه راه‌رهایی زنان می‌دانند. نماینده برجسته این جریان سوزان مولر اوکین است که با وام گرفتن وضعیت اولیه^{۱۰} جان رالز^{۱۱}، که در آن شهروندان برابر و آزاد در پس پرده جهل^{۱۲} درباره اصول عدالت حاکم بر جامعه به اجماع همپوشان^{۱۳} می‌رسند^{۱۴}، تفاوت‌های میان زنان و مردان را نادیده می‌انگارد و راه‌حلی غایی برای رهایی زنان، به‌مثابه انسان- را تسری حقوق جهان‌شمول (مردانه) به عالم زنانه می‌داند [۳۴، ص ۸۹]. همچنین، چندفرهنگ‌گرایان فمنیسم نیز دیدگاه‌های متفاوتی درباره

1. Sylvia Walby
2. Chantal Mouffe
3. anti-fundamentalism
4. anti-essentialism
5. antagonistic (agonism) democracy
6. Susan Moller Okin
7. Richard E. Flathman
8. autonomy
9. rationality
10. original position
11. John Rawls
12. veil of ignorance
13. overlapping consensus

۱۴. برای مطالعه بیشتر می‌توان به سه‌گانه رالز (نظریه عدالت، ۱۹۷۱، لیبرالیسم سیاسی ۱۹۹۳ و قانون ملل ۱۹۹۹) مراجعه کرد.

رهایی زنان ارائه می‌کنند. برای مثال، ویل کیملیکا^۱ عنصر زنانگی را با هویت‌های فرهنگی- همانند قومیت- پیوند می‌زند و راه رهایی از سرکوب فرهنگی را افزودن حقوق گروهی خاص به حقوق همگانی لیبرال می‌داند که براساس آن گروه‌های فرهنگی خاص- از جمله زنان- صاحب هم حقوق همگانی و هم حقوق خاص می‌شوند [۳۳، ص ۳۴-۴۸] چارلز تیلور^۲ نیز از منظر اخلاقی جامعه‌گرایانه^۳ از فرهنگ غالب درخواست می‌کند تفاوت‌های زنان را به رسمیت بشناسند و کرامت^۴ آنان را حفظ کنند [۴، ص ۳۵-۸۴]. درکل، چندفرهنگ‌گرایان زنان را در زمره گروه‌های فرهنگی سرکوب‌شده جای می‌دهند و راه‌حل رهایی زنان از سرکوب را سیاست‌شناسایی^۵ یا سیاست هویت^۶ می‌دانند که در آن از گروه حاکم درخواست می‌شود با زنان براساس تساهل و مدارای فرهنگی رفتار شود [۳۶، ص ۷۸-۹۳]. همچنین، برخی متفکران اکوفمیست^۷ (بوم‌گرایی زن‌محورانه)- همانند اینستراکینگ^۸ و والپلاموود^۹- طبیعت و زن را همسان می‌پندارند و معتقدند هر دوی آن‌ها سوژه‌های تحت تصرف و سلطه مردانه‌اند. از نظر آنان فرهنگ ضد طبیعت همان فرهنگ ضد زن است [۲۳، ص ۱۱]. از این‌رو، ریشه سلطه بر زن و طبیعت را نگرش ابزارانگارانه مردانه می‌دانند که باید جای خود را به نگرش زنانه به انسان و هستی بدهد [۳۵، ص ۳۳]. براساس آنچه بیان شد راه‌حل‌های بسیار متفاوتی در میان متفکران مطالعات زنان درباره سوپژکتیویته زن و امکان رهایی زنان از سرکوب و نابرابری ارائه شده است. در این میان، راه‌حل‌های ابداعی دیگری نیز وجود دارد که خود جریان‌ساز شده‌اند. یکی از این راه‌حل‌ها به ژولیا کریستوا اختصاص دارد.

ژولیا کریستوا^{۱۰} (۱۹۴۱) متفکری میان‌رشته‌ای است که با تلفیق حوزه معرفتی متفاوت- همانند فلسفه، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، ادبیات، روانکاوی، و نظریه‌سیاسی- به مسئله سوپژکتیویته زن می‌پردازد. وی نظری پساساختارگرایانه به سوپژکتیویته زن دارد، اما برخلاف سایر متفکران پساساختارگرا در دام نسبیت‌گرایی حاد و ضدبنیان‌گرایی بی‌فرجام گرفتار نمی‌آید. از این‌رو، می‌توان گفت اندیشه وی در مرز مدرنیسم و پسامدرنیسم جریان می‌یابد، بدون آنکه به یکی فرو کاسته شود. بدین معنا نظریه سوپژکتیویته کریستوا جریان نو در پساساختارگرایی به وجود می‌آورد. از سویی دیگر به نظر می‌رسد اندیشه وی تا حدود زیادی از آفات ذهن‌گرایی مطلق حاکم بر در فلسفه اروپایی- به‌ویژه از گونه هگلی آن- به دور است و بر

1. Will Kymlicka
2. Charles Taylor
3. communitarianism
4. dignity
5. politics of recognition
6. politics of identity
7. eco-feminist
8. King, Ynestra
9. Val Plumwood
10. Julia kristeva

تعامل ذهن- عین بنا شده است. از این رو، نظریه کریستوا به وجوه چندگانه سوژکتیویته زن می‌پردازد. بر این اساس، می‌توان گفت نظریه کریستوا جایگاهی درخور تأمل در میان نظریه‌های رقیب می‌یابد. ضمن اینکه در جامعه علمی ایران نیز نظریه سوژکتیویته زن کریستوا نسبت به سایر نظریه‌های که بدین مسئله پرداخته‌اند- همانند نظریه سکسوالیته فوکو یا نظریه حقوق جهان‌شمول اوکین و ...- کمتر از نظر علمی کنکاش شده‌اند. از این رو، مقاله حاضر قصد دارد ضمن واکاوی راه‌حل متفاوت کریستوا به مسئله سوژکتیویته زن، نتایج نظری و عملی این نظریه برای زیست‌سیاسی اجتماعی معاصر در ایران را تعقیب کند.

پرسش‌های پژوهش

براساس آنچه بیان شد، پرسش‌های مقاله حاضر بدین شرح است: از نظر کریستوا مهم‌ترین بحرانی که زنان در جامعه معاصر با آن مواجه‌اند چیست؟ ریشه‌های این بحران در کجا نهفته است؟ راه‌حل کریستوا برای این بحران چیست؟ این راه‌حل چه ویژگی‌هایی دارد؟ از درون اندیشه کریستوا کدامین جامعه مطلوب سیاسی استخراج می‌شود؟ این جامعه چه ویژگی‌هایی دارد؟ و در نهایت اینکه مهم‌ترین نتایج نظری و عملی نظریه کریستوا برای جامعه معاصر ایران چیست؟

فرضیه‌های پژوهش

۱. به نظر می‌رسد مهم‌ترین بحرانی که کریستوا مشاهده می‌کند از خودبیگانگی سوژه زنانه و همسان‌پنداشتن (عدم تمایز) این سوژه با سوژه مردانه است؛ ۲. ریشه این بحران از نظر کریستوا حاکمیت امر نمادین مردانه بر امر نشانه‌ای (مادرانه) است؛ ۳. راه‌حل ابداعی کریستوا برای رفع این معضل بازگرداندن امر عاطفی به زبان و مشارکت خلاقانه زنان براساس ویژگی‌های متمایز آنان در امر نمادین مردانه است؛ ۴. جامعه مطلوب کریستوا گونه‌ای جامعه نشانه‌ای- نمادین (زنانه- مردانه) است که از ویژگی‌های مهم آن تعادل، تعامل، گشودگی، شادکامی، بخشایشگری، تکثر، زایشگری، و مسئولیت‌پذیری سوژه‌های زنانه و مردانه است؛ ۵. مهم‌ترین نتایج نظریه کریستوا برای جامعه ایرانی فراهم آوردن امکان مشارکت فعالانه و خلاقانه زنان در عرصه سیاسی و اجتماعی متناسب با فرهنگ خانواده‌محور و عاطفی ایرانی است.

روش‌شناسی پژوهش: هرمنوتیک زمینه‌محور^۱

مقاله حاضر از روش هرمنوتیک زمینه‌محور بهره می‌برد. بدین معنا که متن^۲ گفتار و نوشتار

1. grounded hermeneutics
2. text

کریستوا در تعامل با بافتار (زمینه)^۱ آن مورد خوانش قرار می‌گیرد تا معنای آن روشن شود. البته این زمینه بیش از اینکه بر واقعیت سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی مبتنی باشد بر فضای ذهنی، زبانی، روانی، و ایدئولوژیک ناظر است [۳۷، ص ۶۶]. در این روش، با قرار دادن مؤلف در بستر اجتماعی و زبانی‌اش قصد و نیت وی واکاوی می‌شود. البته این به معنای آن نیست که مؤلف صرفاً محصور و مقهور بستر زمانی‌اش است؛ بلکه نوعی تعامل دوجانبه (دیالکتیک) میان او و زمینه‌اش برقرار است. بدین معنا، هم زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، ذهنی، زبانی، و ایدئولوژیک بر مؤلف تأثیر می‌گذارد و هم اینکه اندیشه‌ها و ایده‌های مؤلف بر این بستر اثر می‌گذارد [۳۷، ص ۵۸-۵۹]. بر این اساس، مقاله حاضر تلاش می‌کند بستر اجتماعی، فرهنگی، ذهنی، زبانی، ایدئولوژیک، و روانی کریستوا را در تعامل با ایده‌ها و اندیشه‌هایش قرار دهد تا نه تنها قصد و نیت وی را بازخوانی کند، بلکه پیامدهای منطقی این ایده‌ها- به صورت خاص برای جامعه ایرانی- را مشخص کند.

چارچوب نظری پژوهش: منطق درونی

چارچوب نظری مقاله از منطق درونی توماس اسپریگنز^۲ اخذ شده است. براساس این چارچوب، تولید هر نظریه سیاسی و اجتماعی شامل چهار مرحله است. مرحله نخست مشاهده بحران است. در این مرحله، اندیشمند مورد نظر بی‌نظمی‌ها و آشوب‌هایی را در جامعه خود کشف می‌کند. در مرحله دوم، اندیشمند به ریشه‌یابی مسئله می‌پردازد تا دلایل بی‌نظمی و آشوب‌ها را دریابد. در سومین مرحله- که به نظر می‌رسد مهم‌ترین مرحله نیز است- اندیشمند راه‌حل ابداعی خود برای مسئله را طرح می‌کند و در مرحله نهایی، جامعه مطلوب و بهنجار را ترسیم می‌کند [۳۰-۴۰]. براساس همین چارچوب، مقاله حاضر کلیت اندیشه کریستوا را بازسازی می‌کند. طبعاً به دلیل اهمیت مرحله راه‌حل، تمرکز مقاله بر همین مرحله خواهد بود. اما چارچوب نظری پرسش‌های دیگری را نیز به همراه دارد که پیش و پس از پرسش اصلی مقاله قرار می‌گیرد.

بستر اندیشه‌ورزی کریستوا: فمینیسم

به نظر می‌رسد بستر اصلی اندیشه‌ورزی کریستوا، فضای ذهنی، زبانی و ایدئولوژیکی است که موج‌های پیشین فمینیسم فراهم آورده‌اند. درکل، فمینیست‌های موج اول در چارچوب مفروضات لیبرالی برای حقوق برابر زنان با مردان مبارزه می‌کردند [۵، ص ۱۱]؛ فمینیست‌های موج دوم بر مبنای اصل تفاوت سیاست جدایی‌طلبی را دنبال می‌کردند؛ و فمینیست‌های موج سوم نیز- به دلیل تنوع و حتی ناهمگونی- همچنان راه‌حل‌های ابداعی متفاوتی از نظریه انتقادی تا

1. context
2. Thomas A. Spragens

پاسااختارگرایی و پسامدرنیسم را تجربه کرده‌اند. به نظر می‌رسد کریستوا نسبت به راه‌حل‌های موج اول و دوم به صورت کامل و بر برخی از راه‌حل‌های موج سوم به صورت خاص اعتراض دارد و نظریه سوپزکتیویته زن خود را در تقابل با آنان طرح می‌کند. کریستوا موج اول را به دلیل نادیده‌نگاشتن تفاوت امر زنانه با امر مردانه و مفروضات جهان‌شمول‌گرایانه لیبرالیستی مورد انتقاد قرار می‌دهد. ضمن اینکه برابری رسمی مورد نظر آنان را کافی نمی‌داند. کریستوا علیه دیدگاه‌های رادیکال فمینیست‌های موج دوم نیز موضع‌گیری می‌کند و خواهان تغییر برنامه سیاسی آنان است [۷، ص ۳۳-۳۷]. چه اینکه فمینیست‌های رادیکال-به‌ویژه در موج دوم- بر تفاوت و جدایی زنان از مردان تأکید داشتند. درحالی‌که کریستوا تلاش می‌کند هر دو سوی معمای دوجبهی برابری- تفاوت را لحاظ کند. ضمن اینکه کریستوا، برخلاف فمینیسم‌های رادیکال موج دوم، امکان فهم تجربه زیسته زنان توسط مردان را می‌پذیرد. درعین‌حال، کریستوا از تداوم نگرش جهان‌شمول‌گرایانه لیبرال‌های موج سوم به مسئله زن نیز ناخرسند است. چه اینکه اساساً بخش عمده‌ای از فمینیست‌های متأخر لیبرال، براساس اصل خودبنیادی و عقلانیت، خواهان گسترش حقوق و آزادی‌های جهان‌شمول مردانه به عالم زنانه‌اند [۳۴، ص ۱۷۰-۱۸۶] و [۱۹، ص ۲۹۸]؛ درحالی‌که کریستوا چنین رویکردی را انتزاعی و آرمان‌گرایانه می‌داند. به نظر می‌رسد کریستوا- به‌عنوان فمینیستی رادیکال- در برابر موج‌های اول، دوم، و سوم فمینیستی شورش می‌کند [۶، ص ۱۵۳]. براساس چنین بستری است که می‌توان به اندیشه‌شناسی کریستوا پرداخت.

شناخت اندیشه سیاسی کریستوا: براساس چارچوب نظری منطق درونی

مشاهده بحران: سوژه بیمار (زن سرکوب‌شده)

براساس چارچوب نظری منطق درونی، نخستین مرحله شکل‌گیری یک نظریه، مشاهده بحران است. حال پرسش این است؛ بی‌نظمی، بحران، و آشوبی که کریستوا با آن مواجه است چیست؟ برای درک این مسئله باید وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک، ذهنی، و روانی جامعه کریستوا را بازشناسی کرد. کریستوا از اروپایی شرقی می‌آید و از آنجا به اروپای غربی- فرانسه- و سپس امریکا کوچ می‌کند. در زمانی که فرهنگ و اقتصاد سرمایه‌دارانه به تدریج تفوق می‌یابد و مارکسیسم- که مدعی رهایی انسان از خودبیگانه است- دچار تزلزل می‌شود، به نظر می‌رسد کریستوا هم از آرمانشهر کمونیستی و هم از جامعه مسخ‌شده سرمایه‌داری گریزان است. آنچه وی در این فضا مشاهده می‌کند به تعبیر خود وی انسان بیگانه است؛ انسانی که نه با دیگران، بلکه با تن و ذهن و روح خود نیز بیگانه است؛ «فرد بیگانه‌ای که به شکل غریبی در درون ما زندگی می‌کند؛ او چهره پنهان هویت ماست و زمانی که در آن تفهم و قربت از حرکت باز ایستد، خانه‌مان را ویران می‌کند» [۲۸، ص ۱].

چنین سوژه‌ای به غیر از بیگانگی، با سرکوب، نادیده‌انگاشتن، طرد، اضمحلال، سرگستگی، تحقیر و خشونت، اضطراب و پریشانی نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند [ص ۲۸، ص ۹۳]. کریستوا از بیماری روانی این سوژه می‌گوید؛ اینکه «خورشید سیاه مالیخولیا» همه‌گیر شده است و او برای درمان همین مالیخولیایی‌ها می‌نویسد [ص ۶، ص ۳]. علاوه بر بیماری روحی، کریستوا بحران اخلاقی را در سوژه مدرن می‌یابد: «انسان مدرن خودشیفته است—هرچند ممکن است رنج ببرد، اما احساس پشیمانی نمی‌کند. او این رنج را در تن خود آشکار می‌کند... مشکلات او توجیه‌کننده پناه بردن وی به مسائل مختلفی—همانند الکل و مواد مخدر—است که امیالش به‌طور متناقض طلب می‌کنند. [این سوژه] وقتی افسرده نباشد، به چیزهای بی‌اهمیت می‌پردازد که لذتی منحرفانه به او می‌بخشد، اما اصلاً او را ارضا نمی‌کند. او، که در زمان و مکان تگه‌تگه و شتابان زندگی می‌کند، اغلب با تصدیق سیمای خود مشکل دارد. او بدون یک هویت جنسی، سوژکتیو یا اخلاقی، رها شده است» [ص ۲۹، ص ۹].

بحران دیگری که کریستوا در سوژه مدرن مشاهده می‌کند؛ از دست رفتن حس زیبایی‌شناختی و عاطفی است. از نظر کریستوا، در جهان کنونی، امر زیبایی‌شناختی^۱ توسط عناصر نمادین محدود شده است [ص ۲۵، ص ۱۱]. در نتیجه «امر خیالی و مادرانه رو به نابودی گذارده است و جامعه مدرن شامگاه امر تصویری—مرگ سوژکتیویته—را به نظاره نشسته است» [ص ۱۰، ص ۵۵]. همچنین، کریستوا خطر همسان‌سازی سوژه زنانه و مردانه را یادآور می‌شود که نتیجه آن انفعال، بی‌حرکتی، و سلطه امر نمادین مردانه بر زنان—و به تبع آن بر عرصه خصوصی و عمومی—است. کریستوا همچنین خطر اقتدار تک‌گویانه مردانه را گوشزد می‌کند [ص ۳۰، ص ۷]. کریستوا از انکار سوژه زنانه و تبدیل او به ابژه‌ای نامتجانس می‌نالد؛ از اینکه زن نتواند بر تمایز خود تأکید کند و همسان با سوژه مردانه فرض شود. به بیان ساده، از نظر کریستوا، ویژگی‌های مردانه بر عرصه عمومی و خصوصی غلبه یافته و از این رو، به‌منزله تنها معیار اصیل و بهنجار سوژه انسانی معرفی شده است و دیگر جایی برای هویت زنانه باقی نگذاشته است [ص ۷، ص ۱۲۰] و [ص ۲۸، ص ۱۶۳]. پس می‌توان گفت پدیده‌ای که کریستوا را به تأمل وامی‌دارد بیماری روحی و روانی سوژه مدرن، بحران اخلاقی، و سکون و رخوت آن به صورت عام و سرکوب امر مادرانه و همسانی سوژه زنانه با سوژه مردانه به صورت خاص است.

ریشه‌یابی: فرهنگ مردسالارانه سرمایه‌داری و جامعه نمایشی مدرن به مثابه

سرکوبگر هویت زنانه

علت این وضعیت چیست؟ چرا سوژه با خویشتن بیگانه شده است؟ چرا سوژه روحش را از دست داده است؟ چرا سوژه زنانه دچار سرکوب مضاعف شده است؟ آیا خود زنان مقصر چنین

وضعیتی‌اند؟ کریستوا انگشت اتهام خود را به سوی جامعه مدرن می‌گیرد. کریستوا جامعه مدرن را ویرانگر می‌داند. از نظر کریستوا، این جامعه احساس، عاطفه، عشق، تخیل، و شعر را به هیچ می‌انگارد [۷، ص ۴۲]. کریستوا همانند گی‌دبور^۱ - جامعه‌شناس معترض فرانسوی - جامعه نمایش^۲ را - که مظهر امر نمادین و حذف‌کننده امر نشانه‌ای است - شاخصه جهان مدرن می‌داند. این جامعه واقعیت را وارونه جلوه می‌دهد. در این جامعه، سوژه‌ها، به جای تجربه تهنی‌بودگی و بی‌معنایی جامعه سرمایه‌داری، به تدریج تصاویر و نمادها را همچون امر واقعی تجربه می‌کنند. همین فرایند سوژه را ابتدا بیمار و نهایتاً نابود می‌کند [۸، ص ۲۹]. علاوه بر وجه نمایشی جامعه مدرن، کریستوا به عقلانیت مدرن نیز می‌تازد، زیرا این عقلانیت - که در امر نمادین بروز می‌کند - در نهایت طردکننده و سرکوبگر است، زیرا صرفاً یک گروه (هیئت حاکمه)، طبقه (بورژوا)، جنس (مردانه)، باور (سکولاریسم)، اقتصاد (سرمایه‌دارانه) و خلاصه شیوه زندگی (منفعلانه) را نمایندگی می‌کند. بدین‌سان، از نظر کریستوا جامعه مدرن به رویه‌ای تک‌گویانه^۳ دچار شده است که هرگونه تفاوتی - از جمله تفاوت زنانه - را سرکوب می‌کند. این جامعه، هستی‌نشانه‌ای سوژه را - که در نیروی رانه‌ای تجسم یافته - به رسمیت نمی‌شناسد. در نتیجه حس زیبایی‌شناختی را ویران می‌کند و آن‌گاه است که خشونت رخ می‌دهد [۴۲-۴۳]. همچنین، این عقلانیت سوژه زنانه را به شیئی بی‌روح و یکنواخت بدل می‌کند که از بازنمایی خود نیز ناتوان است [۹، ص ۲۹].

بدین معنا، جامعه مدرن هویت زن را مخدوش کرده است و جایگاه وی را چندان فروکاسته که بازیابی آن بسیار دشوار شده است. کریستوا می‌پرسد جایگاه زنان در این قرارداد اجتماعی نمادین کجاست؟ از نظر او، این قرارداد نمادین زنان را قربانی کرده است. وی فریاد برمی‌آورد: «ما (زنان) دیگر نمی‌خواهیم طردشده باشیم یا به نقشی که همیشه از ما درخواست شده است (یعنی حفظ کردن، نظم‌دادن و تداوم‌بخشیدن به قرارداد اجتماعی - نمادین در مقام مادر، همسر، پرستار، پزشک، معلم، و...) بسنده کنیم، چگونه می‌توانیم جایگاه خود را در این قرارداد بازیابیم؛ جایگاهی که در وهله نخست به واسطه سنت وارث آن هستیم و از سوی دیگر، مایل به تغییر آن نیز می‌باشیم» [۲۴، ص ۲۳]. کریستوا ریشه مشکل را در نظام فرهنگی - زبانی مدرن جست‌وجو می‌کند که ابعاد احساسی، زیبایی‌شناسانه، عاطفی، غیرعقلانی، و نشانه‌ای (زنانه) زبان را سرکوب می‌کند [۱۳، ص ۲۱].

راه‌حل کریستوا برای رهایی سوژه زنانه

راه‌حل کریستوا برای رهایی سوژه زنانه از این وضعیت چیست؟ به نظر می‌رسد راه‌حل کریستوا

1. Guy Debord
2. society of spectacle
3. one prophetic

دومرحله‌ای است. در مرحله نخست، وی بسترهایی مناسب برای رهایی را جست‌وجو می‌کند. در مرحله دوم به قابلیت‌ها و کنش‌های سوژه زنانه برای تغییر وضعیت سرکوب می‌پردازد.

مرحله اول: زبان به‌مثابه بستری برای کنشگری سوژه زنانه

به نظر می‌رسد کریستوا میان زبان و سوژه این‌همانی برقرار می‌کند. چه اینکه نظر او ویژگی برجسته سوژه، سخن‌گویی است و این امر بدون درهم‌تنیدگی سوژه و زبان ممکن نیست [۲۶، ص ۲۲]. به بیان ساده، هویت سوژه به زبان وابسته است. بدین معنا که زبان عنصر هویت‌بخش و هستی‌دهنده سوژه است. به نظر کریستوا، زبان و به تبع آن سوژه دو وجه (سویه) دارد: وجه نمادین^۱ و وجه نشانه‌ای^۲ [۲۶، ص ۲۷]. وجه نمادین نماینده عقلانیت مردانه است و وجه نشانه‌ای نماینده تخیل، احساس، و امر مادرانه است. پس، نادیده‌انگاشتن هریک از وجوه زبان سبب سرکوب یکی از سوژه‌ها می‌شود. اگر وجه نمادین زبان نادیده انگاشته شود، سوژه مردانه سرکوب می‌شود و اگر وجه نشانه‌ای زبان به محاق فراموشی برود، سوژه زنانه سرکوب می‌شود. این فرایند درنهایت سبب عدم تعادل زبان، سوژه، فرهنگ، اجتماع، و سیاست می‌شود. حال در دنیای مدرن وجه نمادین زبان بر وجه نشانه‌ای آن غلبه یافته است. به بیان ساده، نظام زبانی- فرهنگی معاصر بر مبنای عقلانیت و منطق مردانه بنا شده است، در نتیجه جایی برای نیروی تدبیرگرانه خلاقانه زن باقی نگذاشته است [۷، ص ۷۰]. از این رو، با سرکوب وجه نشانه‌ای- توسط وجه نمادین- سوژه زنانه نیز در درون زبان، فرهنگ، اجتماع، و سیاست سرکوب شده است. بر این اساس، از نظر کریستوا زبان بستر مناسبی برای مقاومت و رهایی است [۸، ص ۳۸]. به بیان ساده، سوژه زنانه باید برای رهایی از سلطه امر نمادین مردانه در عرصه فرهنگ، اجتماع، و سیاست در درون زبان به کنش بپردازد. بدین معنا باید راهی به درون زبان جست تا امر نشانه‌ای بتواند در مقابل نظم نمادین دست به عصیان و سرپیچی زند [۳۲، ص ۱۰۶].

مرحله دوم: نبوغ زنانه راهی به سوی مشارکت فعالانه در امر نمادین مردانه

مرحله دوم راه‌حل کریستوا طرح ایده‌ای برای مشارکت زنان در زبان است. این طرح بر ایده نبوغ زنانه^۳ استوار است. چه اینکه کریستوا بر این باور است که در نظم فرهنگی کنونی، زن از قدرت و زبان به دور مانده، اما او از عنصر نامرئی و پنهانی (وجه نشانه‌ای) برخوردار است که مجال کنش فعالانه زبانی را به وی می‌دهد. چنین نیرویی زنان را به قدرتی ضد قدرت مبدل می‌کند [۲۲، ص ۱۰۶]. بنابراین، کریستوا درصدد شکوفاسازی ظرفیت‌های پنهان زنان- به‌منزله نماد اصلی امر نشانه‌ای- است.

1. symbolical matter
2. signal matter
3. feminine genius

کریستوا برای این منظور به سراغ مفهوم کورا^۱ می‌رود. به بیان ساده، کریستوا ایده نبوغ زنانه را برمبنای مفهوم افلاطونی کورا بنا می‌کند. از نظر کریستوا، کورا فضای سازنده‌ای است که زبان و سوژه را می‌سازد. کریستوا زنان را محمل کورا می‌داند. کورا نه تنها پرورش‌دهنده و زایشگر است، بلکه با خود مهر و عطوفت و از خودگذشتگی را نیز به دنبال دارد. از این رو، به واسطه کورا زنان هم مولد تن و هم خالق اجتماع می‌شوند [ص ۳۲، ۱۰۰-۱۰۱]. به بیان ساده، کورا همان محمل امر مادرانه است؛ همان فضای اختصاصاً جسمانی و مشخصاً زنانه‌ای است که زبان و سوژه در آنجا به وجود می‌آیند [ص ۳، ۲۹۰]. در واقع، کورا فقط حامل وجه نشانه‌ای (مادرانه) نیست، بلکه جایگاهی پیشا-نمادین^۲، ناگفتنی، و سیال سوژه است [ص ۱۷، ۱۶۸]. بدین معنا، کورا قوه خلاقانه زنانه را می‌سازد. از نظر کریستوا، تدبیر خلاقانه زندگی عمیقاً با تجربه جنسی و بدنی پیوند خورده است و این تدبیر در زنان بیشتر از مردان است [ص ۷، ۷۰]. باین حال، کریستوا می‌داند که آگاهی‌یابی زنان نسبت به این جایگاهشان- یعنی کورا- چندان آسان نیست، چنان که گفته است [ص ۸، ۳۹].

بر اساس آنچه بیان شد، کورا سازنده نبوغ زنانه است؛ نبوغی که با پرسشگری، زایشگری، و سرپیچی درهم آمیخته شده است [ص ۶، ۱۵۳]. کریستوا اقتصاد مدرن را نابودکننده نبوغ زنانه می‌داند، زیرا برمبنای قرارداد اجتماعی مردانه، صرفاً نقش‌های حاشیه‌ای یا غیرزنانه به آنان واگذار می‌کند [ص ۶، ۱۲۴]. زیرا اقتصاد مدرن، با نابودی اقتصاد غریزی^۳ تکصدایی دلالتگر پدرانه را رونق بخشیده و امکان بیان‌های فرهنگی دیگر را مسدود کرده است [ص ۲، ۱۷۰]. در حالی که امر نشانه‌ای زنانه در درون خود نبوغ را به همراه دارد و نبوغ مشوق تنوع و تعدد ایده‌هاست. هرچند کریستوا مختصات نبوغ زنانه را چندان روشن نمی‌کند، به نظر می‌رسد ادبیات، هنر، و دین عرصه‌های برجسته نبوغ زنانه‌اند. بدین معنا، نبوغ زنانه به معنای پرسشگری، سرپیچی، طغیان، و آفرینندگی در زبان است.

در مجموع، راه‌حل کریستوا در مرحله نخست یافتن بستری مناسب برای مبارزه سوژه زنانه با قدرت سرکوبگر نمادین است. از نظر وی، این بستر همان زبان است که برسازنده هستی سوژه است. سوژه زنانه با مشارکت در دنیای زبانی نمادین بدان وجه عاطفی و خیالی می‌بخشد و بدین گونه آن را به تعادل درمی‌آورد. سپس در مرحله دوم سوژه زنانه با بهره از نبوغ و خلاقیت خود- که ناشی از کورای زنانه است- پرسشگری می‌کند، سرپیچی می‌کند، و می‌آفریند. عرصه این پرسشگری، سرپیچی، و آفرینندگی، ادبیات، هنر، و دین است. به بیان ساده انقلابی در درون زبان است [ص ۷، ۱۱۵]. بر این اساس، نبوغ زنانه کریستوا راهی است به سوی جامعه‌ای باز و متکثر.

1. cora
2. pre symbolic
3. libidinal economic

جامعه مطلوب کریستوا: جامعه بازنشانه‌ای - نمادین (زنانه - مردانه)

براساس چارچوب نظری منطق درونی، جامعه مطلوب طبعاً با واقعیت‌های موجود فاصله بسیار دارد، اما اندیشمند آن را به‌منزله بدیلی برای وضعیت آشفته و نابه‌نجار فعلی ارائه می‌کند. ضمن اینکه ممکن است این جامعه به صورت واضح و آشکار در گفتار و نوشتار اندیشمند یافت نشود، بلکه نتیجه منطقی مباحث و دیدگاه‌های وی باشد [۱، ص ۴۱]. بر این اساس، می‌توان ویژگی‌های جامعه مطلوب (آرمانی) کریستوا را بازسازی کرد. به نظر می‌رسد نخستین ویژگی این جامعه، تعادل میان امر زنانه و امر مردانه است. بدین معنا که امر نشانه‌ای زنانه در کنار امر نمادین مردانه قرار می‌گیرد. در این جامعه، دویارگی میان زن و مرد وجود ندارد [۲۸، ص ۲۲۳]. در چنین جامعه‌ای، زنان به‌عنوان نماینده امر نشانه‌ای در صدد بازنمایی نقش عاطفی سوژه‌اند تا خلأ احساسی ناشی از سیطره عقلانیت مردسالارانه را پر کنند. دومین ویژگی این جامعه بازبودن (گشودگی) سوژه‌های کنشگر است. بدین معنا که میان امر نمادین و امر نشانه‌ای تعامل - و نه تقابل - وجود دارد. در این جامعه، خود و دیگری در خود فروبرسته نیستند [۲۳، ص ۲۶]. ضمن اینکه در این جامعه فردیت اشتراکی رواج می‌یابد. بدین معنا که در عرصه عمومی افراد روح، ذهن، و زبان خود را با دیگران شریک می‌شوند [۷، ص ۱۳۰]. ویژگی سوم این جامعه تکثر است. در این جامعه، دیگر خبری از اقتدار تک‌گویانه نیست. آنچه زمینه چنین تکثری را فراهم می‌کند انقلاب شاعرانه در زبان است [۲۶، ص ۱]. نظم شاعرانه و خیال‌انگیز، رویه‌ای خلاف نظم عقلانی در پیش می‌گیرد. به بیان ساده، خلاقیت کورایی مادرانه نظم نمادین مردانه را فرسوده می‌کند. چهارمین ویژگی این جامعه، سیالیت و پویایی است. از یک سو با افزودن امر نشانه‌ای و خیالی به زبان و از سوی دیگر با شناسایی تنوع فرهنگی یکنواختی، ثبات، و بی‌حرکتی از این جامعه رخت برمی‌بندد [۹، ص ۲۹]. همچنین، در این جامعه به دلیل سیالیت و تعیین‌ناپذیری و چندوجهی بودن سوژه سرکوب آن نیز به دشواری صورت می‌گیرد [۷، ص ۱۱۴]. بنابراین، در جامعه سوژه زنانه می‌تواند نقش‌های جدید و خلاقانه‌ای ایفا کند که خود زمینه پویایی جامعه را فراهم می‌آورد. پنجمین ویژگی این جامعه، زایشگری و آفرینندگی است. در این جامعه، خلاقیت و آفرینندگی ویژگی اساسی نه‌تنها سوژه زنانه، بلکه کل جامعه است [۷، ص ۱۱۵]. بستر اصلی زایش و آفرینندگی زبان است [۲۸، ص ۲۲۰]. پرسشگری، سرپیچی و زایشگری سه مرحله اصلی نبوغ زنانه را شکل می‌دهد. نخست آنچه مسلم انگاشته می‌شود - از جمله موقعیت فرادستانه مردانه (نظم نمادین) - به پرسش گرفته می‌شود؛ آن‌گاه شورشی علیه خود در درون سوژه شکل می‌گیرد و در نهایت اندیشه‌ای نو تولد می‌یابد [۷، ص ۶۰-۶۱]. از منظر کریستوا، پرسشگری، سرپیچی، و زایشگری - به دلیل کورا - در زنان بیش از مردان وجود دارد. از این رو، این سه راه ورود زنان به نظم نمادین را هموار می‌کنند؛ بدین معنا در این جامعه زنان، به‌منزله برهم‌زننده نظم نمادین، همواره پیشگام تحولات سیاسی و اجتماعی خواهند بود. ششمین ویژگی جامعه آرمانی کریستوا شادمانی است. این شادمانی صرفاً به قیمت سرپیچی^۱ به

دست می‌آید؛^۱ به‌ویژه سرپیچی از فرهنگ نمادین مدرن، سرپیچی از همسانی و نادیده انگاشتن تفاوت‌ها، سرپیچی از یکسانی جنس و معنا، ایده و سیاست و هستی و دیگری [ص ۳۱، ص ۱۸]. همچنین، این جامعه سلامت روحی و روانی سوژه‌ها- به‌ویژه سوژه زنانه- را احیا می‌کند. عامل اصلی این سلامت سوژه‌ای است که می‌تواند بی‌واسطه با خود و با دیگری در بستر زبان دوگانه (نشانه‌ای- نمادین) رودررو شود و بدین‌گونه به روانکاوی خود بپردازد و ناخودآگاه خود را به خودآگاه بدل کند [ص ۲۲، ص ۴۲]. علاوه بر این، این جامعه شفاف، روشن و قاعده‌مند است و در آن میان سوژه‌ها ارتباط زبانی اصیل برقرار می‌شود [ص ۷، ص ۵۲؛ ص ۱۲، ص ۳۰]. همچنین، این جامعه انقلابی و تحول‌خواه است. در این جامعه، انقلاب در زبان، تحولی اساسی در وضعیت سوژه و ارتباط او با تن خود، دیگران و سایر ابژه‌ها ایجاد می‌کند [ص ۲۶، ص ۱۶]. همچنین، در این جامعه زن به‌منزله خالق فرهنگ و اجتماع و مولد تن احترام می‌یابد [ص ۲۸، ص ۲۲۰]. بنابراین، نقش‌های زنانه جایگاه اساسی در زندگی سیاسی و اجتماعی خواهند داشت. همچنین زنان، به‌منزله نماینده وجه عاطفی زبان و حامل کورا، عشق، مهرورزی، ایثار، محبت، و... را به وجه نمادین تزریق می‌کنند و بدین‌گونه جامعه و سیاست را نه‌تنها تعدیل، بلکه تطفیف می‌کنند [ص ۲۷، ص ۲]. ویژگی دیگر این جامعه بخشایش^۲ است؛ بخشایش خود و دیگری. این بخشایش در وهله نخست سبب نوزایی سوژه و درنوردیدن افق‌های جدید است و در وهله بعد درگذشتن از خطای دیگران است که زمینه صمیمیت و دوستی اجتماعی را فراهم می‌آورد. بدین‌معنا، در این جامعه بخشایشگری جایگزین خشونت‌ورزی می‌شود [ص ۷، ص ۷۸؛ ص ۲۸، ص ۲۲۳]. درنهایت اینکه در این جامعه سیاست از سیطره امر نمادین مردانه به در می‌آید و وجه زنانه- مردانه به خود می‌گیرد [ص ۲۶، ص ۲۵۶-۲۶۳]. همچنین، در این جامعه به واسطه گذار از زندگی صرف^۳ به زندگی انسانی^۴ مسئولیت‌پذیری، شناسایی دیگر به ویژگی پایدار سوژه‌ها- چه زن و چه مرد- تبدیل می‌شود [ص ۲۸، ص ۲۲۴]. درکل، جامعه مطلوب کریستوا- برخلاف موج دوم فمینیستی- جامعه‌ای صرفاً زنانه نیست، بلکه از زنان و مردان ساخته می‌شود که در آن هریک براساس ویژگی‌های متمایز خود در جامعه حضور می‌یابند [ص ۲۲، ص ۲۶۸]. بدین‌معنا، این جامعه رو به سوی تفاهم زن و مرد دارد و نه جداسازی آنان [ص ۳۲، ص ۱۷۱]. سرانجام اینکه در این جامعه سرکوب جای خود را به عشق می‌دهد [ص ۳۲، ص ۱۸۳]. چه اینکه امر نمادین برتری خود را در زبان، سوژه، فرهنگ، و سیاست از دست می‌دهد. البته فراموش نشود جامعه مطلوب کریستوا، یعنی جامعه نشانه‌ای- نمادین (زنانه- مردانه)، آرمان شهری (یوتوپیایی) است که به‌تدریج باید تحقق یابد.

۱. سرپیچی به معنای نپذیرفتن نقش و جایگاه کلیشه خود و بازتعریف دوباره خود در هستی و جامعه است. بدین‌معنا، کرداری (پراکسیسی) و ساختار شکنانه و ساختار ساز است که مرزهای درونی و بیرونی سوژه- و به تبع آن جامعه- را گسترش می‌دهد [ص ۲۵، ص ۱۷].

2. pardon (Forgivness)

3. zoe

4. bios

پیامدهای نظری و عملی اندیشه سیاسی کریستوا برای جامعه معاصر به صورت

عام و جامعه ایرانی به صورت خاص

به نظر می‌رسد از اندیشه سیاسی کریستوا می‌توان چندین نتیجه نظری و عملی برای سامان زندگی سیاسی-اجتماعی معاصر ایرانی استخراج کرد:

۱. کریستوا این هشدار را به ما می‌دهد که پذیرش نااندیشیده مدرنیسم می‌تواند هر جامعه‌ای- از جمله جامعه ایرانی- را دچار انواع بیماری‌های معنوی و روانی کند؛ از این رو، باید وجوه متعدد مدرنیسم را شناسایی کرد و تا حد امکان سویه‌های متفاوت مدرنیسم را باهم به پیش برد؛
۲. کریستوا با رد تاریخ خطی یادآور می‌شود که تاریخ صرفاً یک‌سویه نیست. از این رو می‌توان گونه‌های متعدد مدرنیسم- از جمله مدرنیسم بومی- را تجربه کرد. ضمن اینکه بحران‌های مدرنیسم غربی ناگزیر نیست؛
۳. از منظر کریستوا، راز پویایی جامعه پراکسیس به معنای مشارکت خلاقه در زبان، فرهنگ، و سیاست است. بدین معنا، نبوغ زنانه می‌تواند پراکسیس سیاسی- اجتماعی را رونق ببخشد. به بیان ساده، این نظریه زنان ایرانی را از انفعال بازمی‌دارد و آن‌ها را به کنش خلاقانه در بستر زبان و فرهنگ دعوت می‌کند؛
۴. نظریه کریستوا ارزش وجه عاطفی (نشانه‌ای) زبان و سوژه را یادآوری می‌کند؛ اینکه سوژه همواره به هر دو وجه عقلانی و احساسی نیازمند است و جامعه تک‌وجهی رو به سوی عدم تعادل می‌گذارد. بدین معنا، حضور امر نشانه‌ای زنانه در زبان و فرهنگ جامعه ایرانی می‌تواند حیات اجتماعی و سیاسی را متعادل و متوازن کند. برای مثال، حضور بانوان در عرصه‌های عمومی (مانند استادبوم‌های ورزشی و...) احتمالاً می‌تواند هم ناهنجاری‌های عرصه نمادین مردانه را کاهش دهد، هم امر نشانه‌ای زنانه را تقویت کند؛
۵. به نظر می‌رسد جامعه نمادین مدرن بیش از هر چیز به ویژگی‌های نشانه‌ای- همانند شادمانی، عشق، بخشایش، دوستی، و آفرینش- نیاز دارد که به واسطه کورا در زنان بیش از مردان یافت می‌شود. بدین معنا، حضور زنان ایرانی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌تواند این ویژگی‌های نشانه‌ای را تقویت کند؛
۶. کریستوا یادآوری می‌کند زنان باید براساس ویژگی‌های متمایز خود در عرصه اجتماعی و سیاسی حضور یابند. بدین معنا، می‌توان گفت مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان ایرانی در جامعه مستلزم نادیده‌انگاشتن ارزش‌های زنانه، منزلت خانواده، و مادری نیست؛
۷. نظریه سوپژکتیویته کریستوا به ما می‌گوید زبان و قدرت درهم تنیده‌اند. بنابراین،

- ریشه‌های سرکوب زنان را باید در زبان جست‌وجو کرد. اگر هر دو سویه زبان - یعنی سویه نشانه‌ای و نمادین - هم‌زمان در عرصه عمومی و خصوصی حضور نیابند و یکی بر دیگری غلبه یابد، سوژه و در نتیجه جامعه دچار بی‌تعادلی می‌شود. بنابراین، راه‌هایی زنان در زبان نهفته است؛
۸. یکی از راه‌حل‌های عملی بازگرداندن سویه نشانه‌ای به زبان، نبوغ زنانه است که در حوزه‌های هنری، ادبی، و دینی بیشتر می‌تواند تجلی یابد. از این‌رو، نظریه کریستوا به ما یادآوری می‌کند گسترش و تعمیق خلاقانه هنر، ادبیات، و دین می‌تواند جایگاه زنان را ارتقا دهد؛
۹. کریستوا یادآوری می‌کند که نبوغ صرفاً خاص زنان نیست؛ هرچند در زنان برتری دارد. بنابراین، امر نشانه‌ای در مردان نیز وجود دارد. بدین معنا، باید از تعریف ذات‌گرایانه زن و مرد پرهیز کرد. به بیان ساده، ارزش‌های زنانه و مردانه در بستر زبانی، فرهنگی، و اجتماعی تعریف می‌شوند. از این‌رو، جامعه ما نیز براساس بستر زبانی، فرهنگی، و اجتماعی خود باید ارزش‌های زنانه و مردانه را بازتعریف کند؛
۱۰. به نظر می‌رسد حضور امر نشانه‌ای زنانه در زبان روزمره، نمادهای عمومی، و... می‌تواند امر نمادین مردانه را تعدیل کند. برای مثال، مجال دادن به نشانه‌های معنوی، روحانی، و احساس‌برانگیز می‌تواند عرصه عمومی نمادین را تعدیل کند. نمونه برجسته آن نقش‌بستن نمادهایی نشانه‌ای بر فضای عمومی جامعه ما در جریان دفاع مقدس است. همچنین، خلاقیت نشانه‌ای می‌تواند فضای رعب‌آور و خشونت‌زده نمادین را تغییر دهد؛ اهدای گل به ارتش شاهنشاهی در فضای پراشتهاب پیش از انقلاب اسلامی ایران نمونه‌ای دیگر از حضور امر نشانه‌ای در عرصه نمادین تک‌گویانه محسوب شوند. به نظر می‌رسد می‌توان این نشانه‌ها و خلاقیت‌ها را تداوم داد؛
۱۱. کریستوا به ما می‌آموزد سرکوب پدیده‌ای دوجانبه است؛ یعنی هم فاعل و هم مفعول هر دو را قربانی می‌کند. از این‌رو، حاشیه‌نشین کردن زنان در عرصه سیاسی و اجتماعی یا پس راندن آنان به عرصه خصوصی نه تنها زنان را سرکوب می‌کند، بلکه مردان را نیز از تعادل، پویایی، و معنا تهی می‌کند؛
۱۲. نظریه کریستوا تلاش می‌کند شکاف میان امر عمومی و امر خصوصی را پر کند و به یک معنا سیاست کلان^۱ را به سیاست خرد^۲ پیوند دهد. البته وی از عرصه خرد به عرصه کلان گام می‌نهد. بدین معنا، حرکت گام‌به‌گام و تدریجی را توصیه می‌کند. این موضوع به ما یادآوری می‌کند تغییرات بطئی پایدارتر و کم‌خطرترند. ضمن اینکه

- کریستوا عرصه عمومی و خصوصی را به هم پیوند می‌دهد. بدین معنا، معیارهای دوگانه رفتار- به‌ویژه با زنان- در عرصه عمومی و خصوصی را رد می‌نماید؛
۱۳. کریستوا زنان را به سرپیچی (طغیان) فرامی‌خواند؛ سرپیچی از یک‌نواختی و تکرار، سرپیچی از همسانی و جذب در درون سوژه مردانه و سرپیچی از ممنوعیت‌های برساخته. اما این سرپیچی با خشونت‌طلبی، ویرانگری و مقاومت منفی متفاوت است. درواقع، سرپیچی به معنای پرسشگری و طغیان درونی علیه سرکوب است و با بازاندیشی، آفرینش، و نوزایی همراه است. بدین معنا، سرپیچی گونه‌ای خودآگاهی است که براساس آن سوژه- در اینجا سوژه زنانه- جایگاه خود و به‌تبع آن هویت خود را در هستی و اجتماع بازسازی می‌کند؛
۱۴. اندیشه سیاسی کریستوا نه انفعال سیاسی و اجتماعی را برمی‌تابد و نه مبارزه مستقیم و خشونت‌آمیز سیاسی را ترغیب می‌کند، بلکه به جای آن مشارکت در فرهنگ، اجتماع و سیاست- در درون زبان- را طرح می‌کند. بدین معنا، به جای تغییر از بالا (تغییر صرف قوانین اساسی و عمومی، تغییر دولت‌ها، براندازی، و...) و مبارزه یا مقاومت منفی از پایین (نافرمانی مدنی، اقدامات خشونت‌آمیز توده‌ای، و...) می‌توان مشارکت خلاقانه در فرهنگ و زبان را طرح کرد و این درس بزرگی برای جامعه ما در پی دارد؛ فهم ظرفیت‌های زبانی و فرهنگی در تغییر جایگاه سوژه‌ها- به‌ویژه سوژه زنانه- می‌تواند تحول‌آفرین باشد؛
۱۵. کریستوا به‌رغم اینکه خود را رادیکال می‌نامد، هم با فمینیسم رادیکال و هم فمینیسم متأخر لیبرال سر ناسازگاری دارد. وی به جای راه‌حل‌های انتزاعی (مبتنی بر فراروایت‌هایی همچون تضاد زن و مرد و...) یا راه‌حل‌های صرفاً تجربی- مبتنی بر تجربه‌های موردی و آزمون و خطا- از کنش خلاقانه در بستر فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی دفاع می‌کند. این موضوع نیز درسی بزرگ برای جامعه ما دربر دارد؛ اینکه به جای کنش ناندیشیده و ناسازگار با بافتار فرهنگی جامعه می‌توان کنش‌های سیاسی، اجتماعی، و ... بر بافتار فرهنگی جامعه خویش بنا نهاد؛
۱۶. خلاصه اینکه براساس اندیشه سیاسی کریستوا، ضروری است تعریفی نو از سیاست و امر سیاسی ارائه شود. به بیان ساده، باید بر مبنای امر نشانه‌ای زنانه- مردانه سیاست بازتعریف شود. نتیجه اینکه سیاست (زنانه- مردانه) را می‌توان بر مبنای عقلانیت و خلاقیت بنا نهاد. بدین معنا، تلفیق عقلانیت و خلاقیت می‌تواند خشونت را تا حدودی از عرصه سیاسی و اجتماعی دور کند و جای آن را ارتباط زبانی دوجبه‌ی نشانه‌ای- نمادین پر کند.

نتیجه گیری

در پایان، می‌توان گفت از نظر کریستوا سوژه زنانه در نظم نمادین مدرن به محاق رفته است و نبوغ زنانه یگانه راهی است که می‌تواند امر نشانه‌ای زنانه را به عالم نمادین مردانه تزییق کند و بدین‌سان سوژه زنانه- مردانه را به تعادل برساند. چه اینکه نظم نمادین مردانه، نظم تک‌صدا و اقتدارگراست که با توسل به علم و عقلانیت ابزاری، عرصه سیاست و اجتماع را از عاطفه، هنر، و امور زنانه به دور نگه داشته است. نبوغ زنانه، که در امر نشانه‌ای تجلی می‌یابد، نیروی محرکه‌ای برای خلاقیت انسانی است. این نبوغ می‌تواند وجه عاطفی به دنیای سیاست مردانه ببخشد و جهان‌عاری از تعصب و خشونت نوید دهد. به بیان ساده، در این جهان بی‌روح، روح جدیدی بدمد. در غیر این صورت، بیماری‌های متعدد سوژه مدرن همچون ازخودبیگانگی، افسردگی، مالیخولیا، اضطراب، وحشت، سکون، بی‌حرکی، و... تداوم می‌یابد. کریستوا بستر اصلی این نبوغ زنانه را زبان می‌داند؛ زبانی که خانه بودن ماست و هستی ما را می‌سازد. کریستوا کنش فعالانه زبانی سوژه زنانه راه‌حل بازگرداندن تعادل به زبان و به تبع آن به سوژه می‌داند. به بیان ساده، در نظریه سوپروکتیویته کریستوا این زنانند که با مشارکت خلاقانه جایگاه واقعی و طبیعی خود را در زبان، فرهنگ، و سیاست باز می‌یابند و بدین‌سان نه تنها خود را از سرکوب می‌رهانند، بلکه سوژه مردانه را نیز از تهی‌شدن، بی‌ثباتی، و بی‌حرکی نجات می‌دهند. نخستین نتیجه این نظریه برای جامعه امروزین- از جمله جامعه ایرانی- این است؛ نه انزوا و جدایی مطلق از مردان و نه تکیه صرف بر خصوصیات زنانگی نمی‌تواند مشارکت خلاقانه زنان را تضمین کند، بلکه توجه به احساسات و عواطف زنان به‌مثابه وجه تأثیرگذار سوژه راهی برای اداره خلاقانه اجتماع است. ضمن اینکه ایفای نقش همسری- مادری و حتی خانه‌داری تنافری با حضور زنان در عرصه سیاست و اجتماع ندارد و نمی‌توان زنان را با این استدلال که سیاست عرصه مبارزه برای قدرت، جنگ، و سلطه است حذف کرد، چه اینکه سیاست صرفاً عرصه عقل نمادین مردانه نیست و مستلزم امر عاطفی و هنرورانه است که در زنان به وفور یافت می‌شود.

از آسیب‌شناسی کریستوا درباره جامعه معاصر و راه‌حل متمایز وی می‌توان درس‌هایی برای جامعه امروز ایران گرفت: کریستوا بخشی از معضلات مدرنیته- به‌ویژه در حوزه‌های زبانی، ایدئولوژیک، فرهنگی، علمی، و اقتصادی- را برای ما آشکار می‌کند. اینکه خالی شدن زبان از وجه عاطفی و خیال‌انگیز می‌تواند سرکوب سوژه را در پی داشته باشد؛ یا در پیش گرفتن علم مدرن فارغ از ارزش‌ها می‌تواند همسانی و یک‌نواختی به همراه بیاورد که خود گونه‌ای سرکوب محسوب می‌شود؛ یا اقتصاد سرمایه‌دارانه می‌تواند سوژه را به کالا بدل کند؛ یا فرهنگ مردسالارانه می‌تواند به جدایی و تنهایی هر دو جنس منجر شود. از این‌رو، مدرنیسم نه ضرورتاً رهایی‌بخش و نه نابودکننده سنت‌هاست. همچنین، کریستوا به ما کمک می‌کند که در راه‌های معمول مبارزه برای موقعیت برابر تجدیدنظر کنیم؛ نه صرف مشارکت ناآگاهانه در ساختارهای نهادینه‌شده قدرت و نه گریز نااندیشیده از مشارکت در چنین ساختارهایی، نه مقاومت منفی و نه تغییرات رادیکال،

مقاومت منفی و نه تغییرات رادیکال، نمی‌تواند رهایی در پی داشته باشد، بلکه مشارکت خلاقانه براساس ویژگی متمایز می‌تواند تا اطلاع ثانوی یکی از راه‌های معقول برای تغییر وضعیت-به‌ویژه برای زنان- تلقی شود. نکته دیگر این است که مبارزه و سیاست زنانه ضرورتاً به معنای پشت کردن به نهاد خانواده و نقش‌های زنانه-مادرانه نیست. به بیان ساده، ویژگی‌های حاکم بر این نهاد همانند مادری، همسری، و... می‌تواند بخش مهم و اساسی برای چنین مبارزه‌ای باشد.

منابع

- [۱] اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷). *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ‌رایی، تهران: آگاه.
- [۲] باتلر، جودیت (۱۳۸۵). *آشفستگی جنسیتی*، ترجمه امین قضایی، بی‌جا: مجله شعر.
- [۳] پین، مایکل (۱۳۹۰). *لکان، دریدا، کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- [۴] تیلور، چارلز و دیگران (۱۳۹۲). *چندفرهنگ‌گرایی: بررسی سیاست شناسایی*، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، تهران: رخدادنو.
- [۵] فریدمن، جین (۱۳۸۶). *فمنیسم*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: آشتیان.
- [۶] کریستوا، ژولیا (۱۳۸۸). «*سلانیه یا اندوهگری*» در *خورشید سیاه مالیخولیا*، افسردگی و مالیخولیا در آثار ژولیا کریستوا، ترجمه و گردآوری مهرداد پارسا، تهران: رخدادنو.
- [۷] کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹). *فردیت اشتراکی*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: روزبهان.
- [۸] کریستوا و دیگران (۱۳۸۹). *تن بیگانه*، ترجمه و گردآوری مهرداد پارسا، تهران: رخدادنو.
- [۹] لافلین، جانیس مک (۱۳۸۹). *زنان و نظریه اجتماعی و سیاسی، مناظرات و گفت‌وگوهای جاری*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: شیرازه.
- [۱۰] لچت، جان (۱۳۸۸). «*عشق و مرگ با هر نام دیگری... در عشق و مالیخولیا*» در *خورشید سیاه مالیخولیا*، افسردگی و مالیخولیا در آثار ژولیا کریستوا، ترجمه و گردآوری مهرداد پارسا، تهران: رخدادنو.
- [۱۱] مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰). *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران: شیرازه، چ ۵.
- [۱۲] مک‌آفی، نوئل (۱۳۸۵). *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: مرکز.
- [۱۳] مهرآئین، مصطفی (۱۳۹۱). «*تحلیل متن در اندیشه ژولیا کریستوا*»، اطلاع‌رسانی و کتابداری: *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۷۱، ص ۲۱-۲۶.
- [۱۴] موفه، شانتال (۱۳۹۲). *بازگشت امر سیاسی*، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: رخدادنو.
- [15] Baudrillard, Jean (1988). *Selected Writing*, (ed). Mark Poster, Standford: Standford University Press.
- [16] Bhabha, Homi (1994). *The Location Of Culture*, London: Routledge.
- [17] Chung su, Tsu (2005). *Writing the melancholic: the dynamics of melancholia in Julia kristevas black sun*, concentric: literary and cultural studies.31.1, PP 163-191.
- [18] Derrida, Jacques (1977). *Of Grammatology*, Trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore: Johns Hopkins University.

- [19] Flathman, E. Richard (1987). *The Philosophy and Politics of Freedom*, Chicago: University of Chicago.
- [20] Foucault, Michel (1982). *The Subject and Power*, in H. Dreyfus and P. Rabinow (eds), Op. Cit.
- [21] Foucault, Michel (1990). *The History of Sexuality*, V 1: An Introduction, New York: Vintag Books.
- [22] Guberman, Ross (ed.) (1996). *Julia Kristeva Interviews*, New York: Culumbia University Press.
- [23] King, Ynestra (1983). "The Eco-Feminist Imperative", in Caldecott and Lejand, *Reclaim The Earth*, London: Womens Press.
- [24] Kristeva, Julia (1981). "Womens times" in signs: *Journal of women in culture and society*, vol. 7, no. 1, 1981, PP.13-35.
- [25] Kristeva, Julia (1982). *power of Horror: An Essay on abjection*, trans. Leon S. Roudiez, New York: Culumbia University Press, ny. PP 1-31.
- [26] Kristeva, Julia (1984). *Revolution in poetic language*, trans. Margaret,"introduction by leon S. Roudiez, New york: Culumbia University Press.
- [27] Kristeva, Julia (1987). *Tales of Love*, trans. Leon S. Roudiez, New York: Culumbia University Press.
- [28] Kristeva, Julia (1991). *Strrangers to Ourselves*, trans. Leon S. Roudiez, New YorkCulumbia University Press.
- [29] Kristeva, Julia (1995). *New Maladies of the Soul*, trans. Ross Guberman, newYork: Culumbia University Press.
- [30] Kristeva, Julia (1997). *The Protable Kristeva*, ed. Kelly Oliver. New York: Culumbia University Press.
- [31] Kristeva, Julia (2000). *The Sense and Non-sense of Revolt: The Power and Limits of Psychoanalysis, Vol.1*, trans.Jeanine Herman, New york: Columbia University Press.
- [32] mcAfee, Noelle (2004). *Julia kristeva: critical thinkers*, London and New York: Routledge.
- [33] Kymlicka, Will (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*, New York: Oxford University Press.
- [34] Okin, Susan Moller (1989). *Justice, Gender and The Family*, New York: Basic Books.
- [35] Plumwood, V (1993). *Feminism and The Mastery Of Nature*, London: Routledge.
- [36] Seglow, Jonathan (2003). *Theorizing recognition*, in Molticulturalism , Identity and Rights (Eds) . Bruce Haddock and Peter Sutch, London: Routledge, PP 78-93.
- [37] Skinner, Quentin (1989). *Meaning and understanding in the history of ideas*, Princeton: princeton University Press.
- [38] Spivak, Gayatri Chakravorty (1987). *In Other Worlds: Essays in Culture Politics*, With a Preface By Colin MacCabe, New York: Methuen.
- [39] Spivak, Gayatri Chakravorty (1988). "Can The Subaltern Speak?" , in Marxsim and The Interpretation Of Culture, (eds). Cary Nelson and Lawrence Grossberg , London: Macmillan, PP 271-313.
- [40] Walby, Sylvia (1997) *Gender Transformations*, London: Routledge.
- [41] Young, Iris Marion (1990). *Justice and the Politics of Difference*, Princeton: Princeton University Press.